

# پادشاهان به تاج و تخت

● مریم غفاری جاهد، کارشناس ارشد ادبیات فارسی  
● افشین معشوری، دانشجوی خبرنگاری



■ اورنگ باختگان ایران

■ نور محمد مجیدی کرای

■ نشر آرون، ۱۳۸۷ دوره سه جلدی، تعداد صفحات: ۷۳۲

کتاب اورنگ باختگان ایران در سه جلد تألیف شده است. این کتاب شامل تاریخ شاهان ایران است که توسط مؤلف از تواریخ معتبر قدیم و جدید گرد آوری شده است. کتاب سی بخش دارد. جلد اول شامل ۱۸ بخش است و از پادشاهان اوستایی تا آخر ترکان غزنوی ادامه دارد، جلد دوم از ترکان سلجوقی در بخش نوزدهم شروع شده با اتمام تاریخ زندیه در بخش بیست و هفتم پایان می‌یابد، در جلد سوم از بخش بیست و هشتم تا سی‌ام، تاریخ پادشاهی ترکان قاجاری، پهلوی‌ها و انقلاب اسلامی را می‌خوانیم. این مقاله در دو بخش به بررسی این کتاب می‌پردازد.

## محتوای کتاب

روال کار مؤلف بر توضیح و تبیین دوره‌های پادشاهی و کل تاریخ مربوط به شاهان است و شامل: شرح پیشینه طوایف و سلسله‌ها و خاستگاه آن‌ها، ریشه‌یابی نام‌های قدیمی، کارهای مهم هر پادشاه، جنگ‌ها، خیزش‌ها، قیام‌ها و هر مطلبی است که به تاریخ شاهان ارتباط داشته باشد و گاه از موضوع اصلی کتاب دور می‌افتد. در آغاز اولین بخش، اولین شاه تاج باخته و دشمن وی را چنین معرفی نموده است:

«نخستین پادشاه ایرانی که اورنگ شاهی را به ژهاک تازی باخت، جمشید جم بود که نامش در ماتیگان (ریگ ودا) از نامگان دینی هندوایرانی که به زبان سنسکریت هم‌ریشه زبان اوستایی می‌باشد، آمده است.» (ج ۱، ص ۲)

پس از این گفتار راجع به نام جم و یادکرد اوستا از جمشید مطالب مبسوطی بیان کرده، سپس راجع به کارهای جمشید از جمله چهار گروه نمودن مردمان: دانشمندان (روحانیون)، جنگجویان (ارتشیان) کشاورزان، مطالبی نوشته است. اما در اینجا فقط از سه گروه نام برده و گروه چهارم فراموش شده است. زیر عنوان «پایان پادشاهی جمشید»، شرح مبسوطی از چگونگی پادشاهی او از تاریخ طبری و فارسنامه ابن بلخی آورده و طی آن دلیل شکست او ذکر شده است: «جم کفران نعمت کرد و جن و انس را فراهم آورد و خبر داد که سالار و مالک آن‌هاست...» (ص ۱۵)

بخش پادشاهان باستانی شامل جمشید و ضحاک است.

بخش دوم درباره شاهان مادی و پارسی و بخش سوم شامل شاهان پارسی (کوروش یکم) است. در بخش شاهان مادی و پارسی از آستیاک نام برده شده که تاج خود را به کوروش باخت. از کارهای جالب مؤلف، توضیح درباره ریشه

نامه‌هاست که در مورد شاهان گذشته ضروری به نظر می‌رسد: «زدهاک یا به زبان بابلی ایخ تووگیگو و به گویش یونانی آستیگ، آستیگس و آسی گاس و همچنین به زبان ارمنی آشداهاک» (ج ۱ ص ۳۱)

مؤلف همچنان به ترتیب پیش رفته و در هر بخش کل تاریخ مربوط به شاه مورد نظر را همراه با نام و خاستگاه و سرزمین فرمانروایی و چگونگی کشته شدن توضیح داده و برای این کار، گاه از چند تاریخ استفاده کرده است:

«با درگذشت اسکندر مقدونی (۳۳۳ پ.م) مرده ریگ امپراطوری او میان سردارانش بخش گردید و هریک بخشی از آن سرزمین‌ها را به دست گرفتند که بهره یکی از آن سرداران به نام (سلوکوس نیکاتور) پارس، ماد، خوزستان و دیگر سرزمین‌های ایران گردید که از سال ۲۱۲ تا ۳۱۲ پ.م. بر این سرزمین‌ها فرمانروایی داشته‌اند تا اینکه با شورش اشکانیان پارتی فرمانفرمایی شان پایان پذیرفت.» (ج ۱ ص ۱۳۳)

توضیحات خوب و مکفی درباره دوره‌های مختلف شاهی داده که از نظر شناخت کلی راجع به خاستگاه سلسله‌ها مفید است.

بیشتر کتاب نقل مستقیم از تواریخ است و مؤلف کمتر نظر خود را دخالت داده و یا با قلم خود نوشته است. تنها در برخی مواقع پس از نقل کامل تاریخ، توضیحات تکمیل کننده هم می‌دهد:

«به‌هرروی، این خاندان [صفوی] ساختار و بنیان از هم‌گسسته‌ی کشور را سر و سامانی داده و با سرکوب و مهار کردن آشوب‌های قومی و تیره‌ای و نیز گسترانیدن را بازرگانی با کشورهای همسایه و فرامرزی زمینه داد و ستد و همچنین دوستی خود را با کشورهای جهان آن روز به ایران رو نماید و کتاب‌هایی فراهم آورده که در آن راستا جهانگردانی از اروپا به ایران آمده و کتاب‌هایی درباره ایران آن زمان نوشته‌اند.» (ج ۲ ص ۱۰۶)

### بررسی کتاب

هنگام خواندن این کتاب اشکالات بسیاری را در آن می‌یابیم که از کتابی که مشخص است برای تألیف آن زحمت زیادی کشیده شده، انتظار نمی‌رود. برخی از این اشکالات عبارتند از:

۱- نام کتاب: اولین چیزی که در این کتاب جلب توجه می‌کند نام و طرح جلد است. طرح جلد کتاب تاجی پر از جواهر را نشان می‌دهد و نام کتاب اورنگ باختگان ایران است. «اورنگ» در فرهنگ لغت تنها به معنی تخت و سریر شاهی است و هیچ معنی که مؤید مفهوم تاج باشد ندارد. (ر.ک. فرهنگ معین ج ۱ ص ۴۰۱ و لغتنامه دهخدا ج ۳ ص ۳۱۲۰). در نظر اول، مخاطب گمان می‌کند مؤلف اورنگ را به معنی تاج دانسته که چنین نامی در کنار چنین طرحی گذاشته است. با خواندن متن کتاب این تردید بیشتر می‌شود، اما هر چه جلوتر می‌رویم، به موارد ضدونقیضی برمی‌خوریم که شک می‌کنیم از نظر مؤلف اورنگ به معنی تاج بوده یا تخت. در برخی قسمت‌ها که مؤلف از زبان خود نقل تاریخ می‌کند واژه اورنگ گاهی به معنی تاج و گاه به معنی تخت آمده است. زمانی که به ترکیب تاج‌باخته برمی‌خوریم می‌توانیم یقین کنیم که مؤلف اورنگ را به معنی تاج دانسته است:

«تنها نوشته ارزشمند و کهنی که روشن تر از دیگر تاریخ نویسان جهان امروز ما را از چگونگی سرگذشت این پادشاه تاج‌باخته ایران آشنا می‌سازد

گزارش‌های هرودوت پدر تاریخ در سده چهارصد پیش از زادن مسیح می‌باشد» (ج ۱ ص ۳۲)

در نوشته زیر مؤلف دقیقاً اشاره بر اورنگ بر سر داشتن نموده است:

«هرزمان پس از اینکه با خانواده‌اش به مدینه رسید، مردم مدینه که تا آن روز پادشاهی ندیده بودند در پشت بام‌ها و کوی و برزن شهر به هرزمان و همراهانش می‌نگریستند و به پوشیدنی‌ها و جامگان زرین ویژه اورنگ زرین شاهی که بر سر داشت تماشا نموده و بر شگفت‌زدگی تماشاگران می‌افزود.» (ج ۱ ص ۳۶۷)

اما در این نمونه‌ها اورنگ به معنای تخت آمده است:

«بیشتر گفته شد که شیرویه پسر خسرو پرویز پس از کشتن پدر بر تخت پادشاهی نشست و برای اینکه خود همیشه بر اورنگ شاهی بنشیند و پادشاه ایران باشد خود را شرمسار تاریخ کرد و همگی شاهزادگان ساسانی را کشت.» (ج ۱ ص ۳۸۱)

«به‌هرروی آقا محمد خان قاجار در سال ۱۲۱۰ هجری به تخت نشست. در کتاب فارسنامه ناصری درباره تاجگذاری و اورنگ‌نشینی او می‌نویسد...» (ج ۳ ص ۱۴۰۶) و مثال‌های متعدد دیگر، با توجه به موارد ذکر شده که تنها مشتی از نمونه خروار است متوجه اشتباه فاحش مؤلف می‌شویم که بین تاج و تخت فرقی نگذاشته و هر دو را اورنگ خوانده است.

۲- فهرست: کتاب‌های پژوهشی که مورد استفاده پژوهشگران قرار می‌گیرد، باید دارای فهرستی گویا باشند. فهرست این کتاب فاقد این ویژگی است. یکی از اشکالات این است که تیترهای فهرست ناقص است و برخی تیترهای داخل کتاب در فهرست دیده نمی‌شود. برای مثال در بخش پادشاهی زندیان تنها تیتر «پادشاهی لطفعلی خان زند» در فهرست دیده می‌شود؛ در حالی که در متن کتاب تیترهای: پادشاهی ابوالفتح خان زند، نبرد کریمخان با مردم کوگیلویه و بهبهان و دیدگاه و داوری تاریخ‌نگاران درباره لطفعلی خان زند هم وجود دارد.

اشکال دیگر که غیر از فهرست به متن هم بازمی‌گردد، این است که بر اساس موضوع کتاب، جا داشت مؤلف فهرست‌ها را بر اساس نام شاهان اورنگ‌باخته تنظیم می‌کرد؛ تا دستیابی به شاه مورد نظر آسان باشد اما با توجه به اینکه نه فهرست و نه متن تیتر مشخص به نام پادشاه ندارد، به زحمت می‌توان تشخیص داد که کدام پادشاه اورنگ باخته است.

۳- گسیختگی طرح: کتاب دارای طرح مشخصی نیست و مطالب در هم ریخته است. بهتر بود مؤلف در آغاز هر بخش مشخص می‌کرد که در دوره مورد بحث چند پادشاه اورنگ باخته وجود دارد و سپس توضیحات تکمیلی را می‌آورد که خواننده دچار گیجی نشود و مجبور نباشد کل تاریخ را بخواند اما با همه زحمتی که مؤلف برای معرفی این شاهان کشیده هر خواننده باید مجدداً کل تاریخ را در جست‌وجوی این شاهان زیر و رو کند. اشکال دیگر در نحوه فصل‌بندی کتاب است. بهتر بود علاوه بر بخش‌های مختلف، هر بخش به فصل‌هایی هم تقسیم شود که مطالب منسجم و جدا از هم باشد؛ چنانکه می‌بینیم بسیاری از بخش‌ها تحت عناوین پادشاهی خاندان‌های مشخص و یا خیزش خاندانی شناخته شده است که به جا و گویاست؛ اما برخی بخش‌ها

و در بخش سی ام که انقلاب اسلامی است، طی ۹ صفحه خلاصه‌ای از وقایع ۲۸ مرداد ۳۲ و قیام امام خمینی (ره) در سال ۴۲ و قضایای سال ۵۶ و سال آخر انقلاب از کتاب آخرین سفر شاه از شوکراس و بلیام نقل می‌شود و در این میان از سال ۴۳ تا ۵۶ گویا دوره خلأ تاریخ است.

**۴- مطالب غیر ضروری خارج از موضوع:** بر اساس نام کتاب، موضوع آن باید تنها شرح حال شاهان اورنگ‌باخته باشد و خواننده انتظار ندارد کل تاریخ نقل شود؛ اما این اتفاق می‌افتد و مؤلف ضمن شرح کامل تمام دوره‌ها، تمام شاهان را نیز معرفی می‌کند و موضوع اصلی کتاب فراموش می‌شود. در فصل هفتم شورش اردشیر بابکان ساسانی را شرح داده که گویا ضد اشکانیان قیام کرده؛ اما هیچکدام از این پادشاهان که در این دوره‌اند، اورنگ‌باخته نیستند. در این قسمت نام چند شاهی که کشته می‌شوند آورده شده بدون اینکه از تاریخ آنان چیزی بدانیم و مؤلف توضیحی بدهد. مشخص نیست این‌ها جزو اورنگ‌باختگان محسوب می‌شوند یا نه:

«سوی (چوپانان) رفت که محلی بود در ولایت دارابگرد و شاهی را که آنجا بود و (فاسین) نام داشت بکشت. آنگاه سوی محلی دیگر به نام (کونس) رفت و شاهی را که آنجا بود و (منوچهر) نام داشت بکشت. سپس سوی محلی به نام (لرویر) رفت و (دارا) شاه آنجا را بکشت.» (ج ۱ ص ۱۵۸) در صورتی که این شاهان جزو اشکانیان باشند باید در فصل ششم نامشان آورده می‌شد. همچنین، اردشیر به مرگ طبیعی می‌میرد و پرداختن به او طی یک بخش، خارج از بحث کتاب است.

**فتحعلیشاه** نیز به مرگ طبیعی می‌میرد اما ۶۰ صفحه از این کتاب را به خود اختصاص می‌دهد که شامل پیمان‌هایی است که در زمان او بسته شده همچنین کشته شدن گریبایدوف و سیسیانف و...

در دوره پهلوی زندگینامه بسیاری از افراد سیاسی را نقل کرده و تمام قیام‌ها و شورش‌ها از قبیل: کل شورش‌های ایلات و نظامیان و عشایر، زندگینامه افراد سیاسی مثل شیخ خزعل و مدرس، کوچک خان جنگلی، و وقایع سیاسی مانند قیام گوهر شاد در زمان محمد رضا، احزاب کمونیستی و سازمان‌ها، ملی شدن صنعت نفت را شرح داده است.

مطالب بخش‌های دوازده تا چهارده و اشعاری که در طول کتاب به مناسبت‌های مختلف از شاعران مثال آورده تنها موجب حجیم شدن کتاب است و ارتباطی به بحث کتاب ندارد.

**۵- نقل مستقیم از تواریخ:** نقل از تواریخ قدیمی با شعرهای طولانی و

مانند بخش دوازده و سیزده و چهارده دارای تیترو: دگرگونی‌های بنیادی پس از ساسانیان در ایران، آمیختگی نژادی و کشتار دانشمندان و بزرگان ایرانی است که هر تیترو شامل چند زیرمجموعه است. بهتر بود این سه بخش به عنوان موضوعات فرعی در داخل بخش‌های پیشین قرار می‌گرفت تا روال کار به هم نخورد.

همچنین بی‌نظمی مطالب در بخش‌ها به چشم می‌خورد. گاهی قضیه مربوط به یک شخص در چند فصل نقل می‌شود و شرح حال شاه یک دوره به داخل دوره بعدی هم می‌رود. کشته شدن عمر به دست ابولؤلؤ هم در بخش هشت از کتاب الفتوح و هم در بخش ده از تاریخ طبری نقل شده همچنین درباره یزدگرد سوم در بخش هشت از کتاب الرسل و الملوک و شاهنامه و در بخش یازده از تاریخ طبری آمده است.

در بخش هشتم نزدیک به دوپست صفحه با عنوان «برافتادن پادشاهی یزدگرد سوم و پیدایش دین مقدس اسلام» پر از شرح جنگ‌های صدر اسلام است و مختصری راجع به اورنگ‌باختگان. پس از اینهمه طول و تفصیل، عنوان «چگونگی مرگ یزدگرد سوم» را تازه در بخش یازدهم می‌بینیم. بخش نهم و دهم نیز درباره سرگذشت هرمزان، یکی از شاهان بومی خوزستان است که مسلمان شده است. وی در بخش نهم اسیر شده و در بخش دهم در ماجرای کشته شدن عمر کشته می‌شود که این دو بخش باید در هم ادغام می‌شد. کشته شدن عمرو لیث صفاری در بخش چهارم ذیل تیترو کشتار دانشمندان و بزرگان ایران آمده درحالی که وی به عنوان پادشاه بر تخت نشسته بود.

نمونه دیگر در بخش قاجاریان دیده می‌شود. این بخش در صفحه ۱۷۲۵ تمام می‌شود در حالیکه هنوز احمدشاه بر اورنگ شاهی نشسته است و برکناری احمد شاه در بخش مربوط به پهلوی در صفحه ۱۸۰۴ نقل می‌شود. بخش مربوط به پهلوی از آغاز زندگینامه رضا خان به حساب آمده و کارهای وی تا زمان خلع احمد شاه نقل گردیده است. خواننده از تاریخ قاجار بیرون آمده اما پس از هفتاد صفحه به تیترو برکناری احمد شاه می‌رسد در حالی که با توجه به اینکه آغاز زندگی پهلوی و برنامه ریزی‌های او برای رسیدن به قدرت در زمان پادشاهی احمد شاه واقع شده، قاعدتاً باید در دوره قاجار نقل شود و دوره پهلوی باید از آغاز شاهی مطلق پهلوی شروع شود. سپس با اینهمه توضیحات اضافه‌ای که در طول کتاب داده شده، با کمال تعجب بخش پهلوی در سال ۱۳۴۳ با شرح رویداد تنگ گجستان و شرح بیوگرافی ضرغام پور پایان می‌یابد

**روال کار مؤلف بر توضیح و تبیین دوره‌های پادشاهی و کل تاریخ مربوط به شاهان است و شامل: شرح پیشینه طوایف و سلسله‌ها و خاستگاه آن‌ها، ریشه‌یابی نام‌های قدیمی، کارهای مهم هر پادشاه، جنگ‌ها، خیزش‌ها، قیام‌ها و هر مطلبی است که به تاریخ شاهان ارتباط داشته باشد و گاه از موضوع اصلی کتاب دور می‌افتد**

## پادشاهان بی تاج و تخت

کتاب‌های پژوهشی که مورد استفاده پژوهشگران قرار می‌گیرد، باید دارای فهرستی گویا باشند. فهرست این کتاب فاقد این ویژگی است

## یادشاهان به تاج و تخت

غلط و جملات نامفهوم مانند سنگریزه‌ای در کفش و مانعی بر راه، خواننده را دچار عذاب می‌کند.

**ب- تحلیل غیرمنطقی:** مؤلف تقریباً هیچ تحلیلی راجع به تاریخ ارائه نمی‌دهد و در معدود دفعاتی که اظهار نظر می‌کند تحلیل درستی ندارد.

قضیه کشته شدن آقا محمد خان یکبار در صفحات ۱۴۰۸-۱۴۰۹ از تاریخ سرجان ملکم نقل می‌شود و دوباره در صفحات ۱۴۱۰-۱۴۱۶ درباره رفتار و منش او از همین تاریخ مطالبی می‌آورد. نویسنده این سطور نتیجه گرفته که علت کشته شدن آقا محمد خان این بوده که وی به خاطر اینکه خواجه بوده و خصلت زنانه داشته کارگزارانش احترامی که باید، برای او قائل نبوده‌اند و او مایه ریشخند و جوک‌گویی اطرافیان بوده است. (ج ۳ ص ۱۴۱۷)

در حالیکه این تعبیر با توجه به ویژگی‌های اخلاقی آقا محمد خان کاملاً نادرست می‌نماید. خود مؤلف در صفحات پیشین به نقل از کتب تاریخ، خونخواری و بی‌رحمی آقا محمد خان را یاد آور شده است: «در عقوبت خطاکاران و سیاست مفسدان بر کسی ابقا نکردی» (ج ۳ ص ۱۴۱۲): «مردی پر دل و دلیر اما سنگدل و خونخوار و برگشت‌ناپذیر بوده است» (ج ۳ ص ۱۴۰۲)

**۷- بی‌دقتی در ارجاعات:** در صفحه ۱۳۶۸ ذیل تیتیر «زندگینامه ناصرالدین شاه قاجار از زبان تاریخ‌نویسان» مطالبی در گیومه آورده که نه پایان گیومه مشخص است کجاست و نه مرجع مطالب معلوم است. بدون اینکه گیومه بسته شود، گیومه دیگری باز می‌شود که آثار خیریه ناصرالدین شاه را می‌نماید و در پایان این مبحث ارجاع داده است که معلوم است مرجع ذکر شده مربوط به مطالب داخل گیومه دوم است نه متن اول.

**۸- اشکالات نگارشی:** هرچاکه مؤلف مختصری به قلم خود نگاشته، دارای نثری ضعیف و فاقد ادبیات درست است. این اشکالات شامل جملات طولانی، حذف افعال بدون قرینه، کاربرد غلط افعال و کاربرد واژه‌های فارسی قدیمی است که به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌شود:

**الف- جملات طولانی:** «معودی و دیگر نویسندگان تازی در نوشته‌های خود در چند جا وراى آنچه تاریخ جهان باستان بر آن گواه می‌دهد که ایرانیان دارای فرهنگ و تمدن پیشرفته‌ای بودند که گیتی آن زمان گسترش و پیشرفتگی و همچنین والا و گرنامایه بودنش در شگفت بودند و همه شکوفایی فرهنگ انسانی خود را از ریشه و فرهنگ و دانش ایرانیان برداشت نموده‌اند و این فرهنگ چنان بن و ریشه‌دار بود که پوشاک و جامه ایرانی و آیین و نهاد

حرف‌هایی که بی‌مورد است کتاب را حجیم و خسته کننده کرده است. بهتر بود مؤلف بسیاری از صفحات تاریخ را حذف می‌کرد و به قلم خود خلاصه وقایع را می‌نوشت و به نقل کوتاهی از مستندات اکتفا می‌کرد. چنانکه در انتهای صفحات ۱۴۲۳ و ۱۴۲۴ نقل خلاصه وقایع به قلم مؤلف شیرین و جذاب است. با نگاهی به این سه جلد می‌بینیم که اکثر صفحات نمونه‌هایی از تواریخ است و مؤلف کمتر در آن دخالت داشته است. تاریخ نگاری گذشتگان خالی از اطناب نیست و نقل جزء به جزء مطالب در این کتاب در حوزه مورد بحث نمی‌گنجد.

مطالب دوره محمد علی شاه نیز ۶۰ صفحه است که طی این صفحات تنها در ۶ یا ۷ صفحه سخن مؤلف را می‌بینیم و چهار صفحه هم نقل خلاصه تاریخ است.

همچنین جنگ‌های ایران و روسیه تزاری از صفحه ۱۴۲۸ تا ۱۴۵۷ حدود ۲۵ صفحه است که تنها ۵ صفحه نوشته مؤلف و باقی کپی تاریخ است. در این صفحات تمام فصول عهد نامه‌های ایران و روسیه و انگلیس نقل شده است.

**۶- تحلیل مؤلف:** به طوری که گفته شد مؤلف کمتر از خود نوشته و بیشتر استناد کرده است اما به ندرت تحلیل‌هایی بر این تاریخ داشته که می‌توان این نوشته‌ها را به دو بخش تقسیم کرد:

**الف- تحلیل اخلاقی:** در تاریخ‌نویسی امروزی رسم نیست مورخ داد سخن دهد و از اخلاق‌گرایی بگوید و یا وارد مباحث مذهبی شود و پند و اندرز دهد. مؤلف گاه عنان مطلب را رها کرده به جای تحلیل تاریخ چنین مطالبی نگاشته است. در پایان سرگذشت ناصرالدین شاه پس از ذکر زنان متعدد وی که به دو هزار زن و کنیز می‌رسیده نوشته است:

«آری توان و نیرومندی چه در پایگاه امپراتوری و چه شاهی و سرداری باشد در گذر و ناپایدار است و هر چند پیرامون گردش روزگار بنگریم می‌بینیم که هزاران ناصرالدین شاه با این سازمان گسترده و این زنان خوشگل و زیبایی که زندان چوب [چون] کاخ پادشاهی زنان بوده و آرزو داشتند از کاخ شاه پا بیرون گذارند و نمی‌توانستند بدون دیدگاه خواجه و سرخواجه‌گان دربار که آنان نیز از گوهر مردانگی بی‌بهره و اخته شده‌اند و تنها جانی رنجور و نزار در پیکر داشتند، آزادانه به روستا بروند دومی [و دمی] آزاد فرو شهر و روستا فرورند، همگی را تیر تیانچه میرزا محمد رضا کرمانی آزاد کرد...» (ج ۳ ص ۱۶۴۳)

خارج از این بحث، اشکالات نگارشی و تایپی کاملاً متن را دچار تعقید نموده، خواننده گرچه مفهوم کلی آن را درمی‌یابد اما از نوشته، لذتی نمی‌برد. کلمات

همین ابتدا جابه‌جایی دو حرف «ن» و «ی» اشکال مهمی پیش آورده است که در تیتراهی صفحات ۱۰۵۱ و ۱۰۵۳ نیز تکرار شده است. در نمونه‌ای که از تاریخ روضه‌الصفا آورده، یکبار قراقوینلو و بار دیگر قراقونلو نوشته شده است. در تیتراصفحه ۱۰۵۱ «پادشاهی ترکمانان آقینلو» نوشته است که روی «ی» و «ل» ضمه دارد. همچنین در صفحه ۱۰۵۳ در متن هم آقینلو هست و هم آق قوینلو. البته در برخی موارد هم این دو نام درست نوشته شده است.

در قسمت مربوط به برکناری محمد علی شاه نوشته: «محمد علیشاه پس از برکنار شدن از پادشاهی به خاک روسیه (اوسا) پناه برد» (ج ۳ ص ۱۷۰۶) تا جایی که ما می‌دانیم محمد علیشاه به «ادسا» رفت نه «اوسا». و نیز نام «کاراکالا» یا «کارکالا» به این دو شکل نوشته شده که نمی‌دانیم درست آن کدام است. (ج ۱ ص ۱۵۱) اشتباهات زیادی در کلمات معمولی و اشعار به چشم می‌خورد که با مراجعه به کتاب‌های مرجع مشخص شد اشتباه از آن کتاب‌ها نیست و در همین کتاب دچار دگرگونی شده‌اند مثلاً «اروداسپ» به

جای «ارونداسپ» یا «فروسی» به جای «فردوسی» (ص ۲۵)

یا در این اشعار با این اشتباهات: همچه به جای همچو، فحنث به جای مخنث، چه به جای چو، حجره به جای حجله:

یارب سندی تو ملک از همچه منی / دادی به فحنثی نه مردی نه زنی  
(ج ۳ ص ۱۴۰۶)

چراغ بخت بزرگان چه رعد در گذر است / چراغ بخت فقیران مدام می‌سوزد  
(ج ۳ ص ۱۴۱۰)

از عروس ظفر از بخت شکایت منما / حجره حسن بیاری که داماد آمد  
(ج ۳ ص ۱۴۱۸)

در صفحه ۱۷۱۱ جلد سوم، دو بیت شعر داخل نثر شده که تنها از روی وزن می‌شود تشخیص داد که شعر است نه نثر:

«احترام سلطان احمد شاه به قوانین مملکتی: با ادب در پیش قانون هر که زانو می‌زند چرخ نوبت را به نام نامی او می‌زند و آن که شد تسلیم عدل و پیش قانون سر نهاد پایه قدرش به کاخ مهر پهلو می‌زند...»

۱۰- عدم وجود فهرست منابع و فرهنگ اعلام: یکی از اشکالات این کتاب عدم وجود فهرست منابع و فهرست اعلام است. با این که مؤلف از تواریخ بسیاری در تالیف بهره گرفته تنها به ذکر منبع در پاورقی اکتفا کرده و در پایان کتاب منابع را ذکر نکرده است و خواننده برای دانستن تعداد منبع و یا آشنایی کلی با منابع مورد استفاده باید تمامی صفحات کتاب را ورق بزند و نام کتاب‌ها را یادداشت کند و این کار برای پژوهنده تاریخ میسر نیست و همچنین عدم وجود فهرست اعلام و اماکن نقصی آشکار است. معمولاً از چنین کتاب‌هایی با این حجم و کار به این بزرگی که با زحمت فراوان انجام شده برای پژوهش استفاده می‌کنند و پژوهشگر اولین چیزی که برایش اهمیت دارد، منابع کتاب و اعلام آن است که از این طریق متوجه میزان ارزش کتاب می‌شود، همچنین می‌تواند از طریق اعلام به مواردی که دلخواه اوست و برای پژوهش نیاز دارد دست پیدا کند؛ اما خواننده این کتاب باید در جست‌وجوی یک نام تمام کتاب را بخواند و یا حداقل اگر نام دوره زندگی شاهی را بداند تمام صفحات آن دوره را مرور کند که موجب اتلاف وقت است.

پیشرفته و باور آن را پسندید و در پی گزینش زنان و دختران ایرانی به همسری در آمد تا خون فرزندان خویش و سردارانش را ایرانی و پارسی نماید.» (ج ۱ ص ۱۴۸)

در این متن تنها در آخر پاراگراف نقطه پایان جمله وجود دارد و تمام جملات با حروف ربط به هم پیوسته‌اند. علاوه بر این، جمله نامفهوم است. منظور مؤلف این است که «فرد مذکور به خاطر فرهنگ پیشرفته ایران که تاریخ‌نویسانی چون مسعودی و نویسندگان عرب آن را تأیید کرده‌اند، تصمیم گرفته همسر ایرانی بگیرد.» اما این جملات را چنان در هم پیچیده که با چند بار خواندن هم مشکل می‌توان پی به مفهوم آن برد. حذف «از» پیش از «گسترش»، کاربرد «گیتی» به عنوان فاعل جمله در سطر دوم، جملات طولانی و ناقص، چنین آشفتگی را موجب شده است. در صفحه ۱۴۲۴ نیز طی پاراگراف‌های ۱۳، ۶ و ۷ سطر هیچ نقطه‌ای وجود ندارد مگر در پایان آن. تمام جملات با ویرگول یا «او» به هم متصلند.

ب- حذف فعل بدون قرینه: «گرچه بر پرتاب این ماه ساختگی رنگ جادوگری و اینکه با انگیزه‌های درخشش نور خورشید در آینه‌هایی که در دست صد کنیز و همخوابه مقنع بود و این دروغی است شگفت‌انگیز و باور نکردنی.» (ج ۱ ص ۵۰۲) این متن درباره ماه نخشب است که می‌گویند المقنع آن را ساخته بود و شب‌ها به آسمان می‌فرستاد و روزها پایین می‌کشید. در این نوشته کمبود فعل وجود دارد و جمله‌های اول و دوم فعل ندارند.

ج- کاربرد واژه‌های فارسی قدیمی: مؤلف به خاطر کاربرد واژه‌های فارسی اصیل خود را دچار تکلف کرده است، بدون اینکه تأثیر مثبتی در کارش گذاشته باشد، نوشته‌اش را دچار پیچیدگی کرده است. «سلوکوس دوم که جانشین تیوخوس دوم شد پاینام (کالی نیکوس) را برای خود برگزید و این پاینام به زبان یونانی آرش (پیروز و درخشان) را داشت.» (ج ۱ ص ۱۳۵) یا: «این پادشاهان که پس از دستیابی اسکندر بر ایران و از میان برداشتن امپراطوری بزرگ هخامنشی و بخش بخش شدن امپراطوری آن توانستند آبروی گذشته ایران باستان را بازگردانیده و پایندان ارزش‌های فرهنگی و نیز گستره‌های مرزی آن را پاس دارند و باید خستو شد که هرچه ایران دارد از مردانگی‌های این مردم است این خاندان پس از سال‌ها پادشاهی (۲۵۰ پ.م- ۲۲۴ م) رسته‌ی امپراطوری‌شان به انگیزه جنگ‌های برون مرزی با روم باستان به گذر زمان از هم گسیخت و پادشاهی‌شان به ساسانیان سپرده شد.» (ج ۱ ص ۱۴۵)

واژه‌های: پاینام، پایندان و خستو، دیگر در زبان امروزی کاربرد ندارند گرچه فارسی اصیلند اما خواننده امروزی مفهوم آن‌ها را نمی‌داند و باید به فرهنگ لغت مراجعه کند.

۹- اشکالات تایپی: کتاب تاریخ کتابی مستند است که از روی آن باید خیلی چیزها آموخت که هم شامل محتوا و هم شامل فرم است. نام انسان‌ها و اماکن و قبایل و طوایف از نظر تاریخی بسیار مهم است و اندک اشتباهی در آن جایز نیست؛ اما در این کتاب اغلاط تایپی فراوان در نام محل‌ها و افراد و طوایف دیده می‌شود. یکی از این موارد در بخش مربوط به ترکان آق قوینلو و قراقوینلو دیده می‌شود که به کرات تکرار شده است. تیترا اول بخش در صفحه ۱۰۴۹ این است: «پادشاهی ترکمانان قراقوینلو و آق نیلوا» از